لذّت دیدار ماه

فضیلت زیارت امام رضا علیه‌السلام

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

مجموعه آثار/ ۲۷



فهرست

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وقتی به مشهد سفر می‌کنی و به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌روی، آرامشی را که گمشدهٔ همه است، در آغوش می‌کشی.

در حرم امام هشتم به تماشای خلاصهٔ خوبی‌ها می‌نشینی و از چشمهٔ آسمان سیراب می‌شوی.

در آنجا بوی بهشت به مشامت می‌رسد و پروانهٔ نور می‌شوی و احساس می‌کنی به خدا نزدیک‌تر شده‌ای.

نمی‌دانم خبر داری که عدّه‌ای می‌خواهند این عشق به زیارات را از جوانان ما بگیرند؟!

آنها در کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات»، زیارت حرم امامان علیهم‌السلام را خرافه خوانده و همهٔ کسانی که ما را به زیارت، دعوت و تشویق کرده‌اند، بی‌دین و مفسد دانسته‌اند.

من بعد از مطالعهٔ آن کتاب، قلم در دست گرفتم تا از حریم زیارت دفاع کنم.

و این چنین بود که کتاب «***لذّت دیدار ماه***» نوشته شد و اکنون، افتخار دارد که مهمان شما باشد و می‌خواهد برای‌تان، حقیقت زیارت امام رضاعليه‌السلام را روایت کند.

شما در این کتاب با حدیثی آشنا می‌شوید که زیارت امام رضاعليه‌السلام را برتر از یک میلیون حج می‌داند و من یک پیوست تحقیقی -عربی در پایان کتاب آورده‌ام که اعتبار این حدیث را اثبات می‌کند.

بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم، منتظر شما هستم.

مهدی خُدّامیان آرانی

قم، مرداد ۸۸

عشق دیدار تو به سر دارم

چند سالی بود که به مشهد نرفته بود و دلم برای حرم امام رضا علیه السلام خیلی تنگ شده بود. روزهای پایانی اردیبهشت سال ۱۳۸۸ بود و من در خانهٔ خود مشغول نوشتن بودم که تلفن زنگ زد.

یکی از دوستانم از کنار پنجرهٔ فولاد امام رضا علیه السلام با من تماس گرفته بود، کبوتر دلم پر کشید و به مشهد رفت: السّلام علیک یا علیّ بن موسیٰ الرّضا

فردای آن روز به آژانس مسافرتی رفتم تا برای مشهد، بلیت قطار تهیّه کنم. آری! دیگر دلم، هوای دیدار آقا را کرده بود.

بلیت تهران ـ مشهد را تهیه کردم، بلیت برای ساعت ۸ فردا شب بود.

ظهر به خانه برگشتم، نزدیک خانه از گل‌فروشی، شاخهٔ گلی خریدم و

بلیت‌ها را داخل یک پاکت زیبا گذاشتم و به خانه آمدم.

شاخهٔ گل را پشت سرم مخفی کردم و وارد خانه شدم و به همسرم سلام کردم و از او خواستم تا چشمش را ببندد. من شاخهٔ گل و بلیت را روی دست او گذاشتم.

حتماً می‌دانی که هیچ‌چیز مانند گل، همسرت را خوشحال نمی‌کند!

بعد از مدّتی، پسرم، (که ده سال دارد)، از مدرسه آمد، وقتی او متوجه شد که ما فردا به مشهد می‌رویم، خیلی خوشحال شد.

روز بعد از شهر قم حرکت کردیم و حدود یک ساعت قبل از حرکتِ قطار در ایستگاه راه‌آهن تهران بودیم.

ایستگاه شلوغ بود و ما به دنبال جایی برای نشستن بودیم. در گوشه‌ای از سالن، چند صندلی خالی بود و ما به آنجا رفتیم.

من در حال و هوای خودم بودم که صدایی توجه مرا به خود جلب کرد:

ــ اجازه هست اینجا بنشینم؟

ــ خواهش می‌کنم، بفرمایید!

جوانی بود که دنبال صندلی خالی می‌گشت و آن را کنار من پیدا کرده بود.

نمی‌دانم چه شد که با او مشغول گفت‌وگو شدم:

ــ شما عازم کجا هستید؟

ــ مشهد.

ــ حتماً برای زیارت آقا می‌روید؟

ــ نه، من اهل خرافه‌پرستی نیستم!!

من با شنیدن این سخن خیلی تعجّب کردم، براستی منظور این جوان چه بود؟

ــ ببخشید! منظور شما از خرافه‌پرستی چیست؟

ــ زیارت قبور مرده‌ها.

درست حدس زده‌ام، این جوان، زیارت امام رضا؈ را خرافه می‌داند، خوب است قدری با او سخن بگویم:

ــ مگر نشنیده‌ای که یکی از راه‌های نزدیک شدن به خدا، زیارت دوستان خداست؟! مگر نمی‌دانی زیارت امام رضا؈ ثواب بسیار زیادی دارد و ما با این کار رحمت و مهربانی خدا را به سوی خود جذب می‌کنیم؟!

ــ حاج‌آقا! همهٔ این حرف‌هایی که شما می‌گویید، دروغ است.

ــ به چه دلیل این حرف را می‌زنید؟ آیا شما دانش کافی برای اثبات این سخن خود دارید؟

ــ نه! امّا به تازگی، کتابی به دستم رسیده است که همهٔ این حرف‌ها را دروغ می‌داند.

ــ شما از کدام کتاب سخن می‌گویید؟

ــ کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» که نویسنده آن آقای

«قلمداران» است.

ـ کاش یک نسخه از این کتاب را می‌داشتم و مطالعه می‌کردم!

آن جوان از این سخن من متعجّب شد. او خیال می‌کرد من هم مثل دیگران، به نویسندهٔ این کتاب، اهانت خواهم کرد؛ ولی من معتقدم فکر را نمی‌شود با اهانت کردن، جواب داد، اگر هنر داری، بنشین و اندیشه‌ای را که باطل می‌دانی، نقد کن!

در این هنگام، آن جوان رو به من کرد و گفت:

ـ نظر شما در مورد این کتاب چیست؟

ـ من تا این کتاب را نخوانم، نمی‌توانم در مورد آن نظر بدهم.

ـ یعنی اگر این کتاب به دست شما برسد آن را پاره نمی‌کنید و آن را مطالعه می‌کنید؟

ـ بله! من تمام آن را مطالعه خواهم کرد.

این جوان با دقت به سخنان من گوش می‌داد و معلوم بود در فکرِ چیزی است.

بلندگوی سالن اعلام کرد که ما باید سوار قطار بشویم. دیگر وقت زیادی نداشتم، از جای خود بلند شدم و می‌خواستم با آن جوان خداحافظی کنم؛ زیرا او با قطاری که ۱۵ دقیقه بعد حرکت می‌کرد به مشهد می‌رفت.

هنگام خداحافظی، آن جوان سریع کیف خود را باز کرد و کتابی را بیرون آورد

و گفت: «این همان کتابی است که در مورد آن سخن گفتم».

او آن کتاب را به من داد، من هم از او تشکّر کردم و آدرس او را یادداشت کردم تا نظر خود را برای او بفرستیم.

با او خداحافظی کردم و به‌همراه خانوادهٔ خود به سوی قطار حرکت کردیم.

سلام بر علامت سؤال‌های بزرگ!

نگاهی به بلیت کردم، ما باید به واگن شمارهٔ دوازده می‌رفتیم.

مأمور واگن، بلیت ما را کنترل کرد و گفت: به کوپهٔ شماره هفت بروید.

به کوپهٔ خودمان رفتیم، چمدان‌ها را بالای کوپه جا دادیم و نشستیم.

روی میز، فلاکس آب جوش و چهار فنجان بود، یک چای داغ می‌توانست خستگی ما را برطرف کند.

تا همسرم یک فنجان چای برای من آماده کرد، صدای سوت قطار به گوش رسید و قطار حرکت کرد.

نگاهی به ساعتم انداختم، دقیقاً ساعت هشت بعدازظهر بود، پسرم که کنار پنجره ایستاده بود و بیرون را نگاه می‌کرد، مرا صدا زد و گفت: «بابا! نگاه کن!

چند نفر از قطار جا مانده‌اند».

به بیرون نگاه کردم، چند نفر داشتند دنبال قطار می‌دویدند؛ امّا درِ واگن‌ها بسته شده بود، آنها فقط چنددقیقه دیر کرده بودند.

من به پسرم گفتم: «عزیزم! زندگی هم مثل این قطار است، اگر کمی دیر کنی، از قطار موفقیّت جا می‌مانی».

بعد از نوشیدن چای، کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات» را در دست گرفتم و مشغول مطالعه شدم.

نویسنده در این کتاب نوشته بود:

پس از آنکه مسلمانان با یهودیان و بودائیان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان، قبرهای پادشاهان و قبر کورش و داریوش را دیدند، مسئله زیارت به میان آمد.

در زمان عباسیان، ساختمان مقبره‌ها بر گور مردگان آغاز شد و قافلهٔ زوّار از راست و چپ برای زیارت قبورِ پاره‌ای از صالحان و اولیا سفر نمودند.

هر روز گنبدی گلی و اخیراً گنبد طلایی از هر گوشه‌ای بر آسمان بلند شد.

افرادی که حدیث برای مردم می‌گفتند از شرق و غرب برای ساختن حدیث سر برآوردند و کتاب‌های حدیث را از وعده‌های

گزاف و خلاف پر کردند تا جایی که گاه زیارت یک قبر با چند حج و اخیراً با صد هزار حج برابر گردید.[۱]

مثلاً در احادیث زیارت آورده‌اند که حضرت رضا علیه السلام فرموده است: «اَبْلِغْ شیعَتی أنَّ زیارتی تَعْدِلُ اَلْفَ حِجّةٍ: به شیعیان ما این سخن را برسانید که ثواب زیارت من، نزد خدا برتر از هزار حج است».[۲]

جعل و درست کردن این احادیث به‌منظور ضعیف کردن بنیان شریعت و مسخره کردن قرآن بوده است.

تمام این ثواب‌ها که برای تشویق از طرف علمای شیعه در کتاب‌های حدیث ذکر شده است، از طرف دروغگویان و افراد بی‌دین و مُفسِد و دشمنان دنیا و آخرت مسلمانان، جعل و وضع شده است.[۳]

من حرف‌های تازه‌ای در این کتاب می‌خواندم و این سؤال‌ها را از خود می‌پرسیدم:

آیا براستی، همهٔ حدیث‌هایی که در مورد زیارت امام رضا علیه السلام به ما رسیده، دروغ است؟

آیا عدّه‌ای بی‌دین و مفسد برای اینکه دین خدا و قرآن را از بین ببرند در مورد زیارت امام رضا علیه السلام حدیث ساخته‌اند؟

آیا همه کسانی که ما را به زیارت امامان معصوم علیهم السلام تشویق کرده‌اند دشمنان

ما بوده‌اند؟

آخر چرا نویسنده‌ای که خود را اهل فکر و اندیشه می‌داند، باید این چنین بنویسد؟

چرا کسانی که مردم را به زیارت امام رضا علیه السلام تشویق کرده‌اند، بی‌دین و مفسد معرّفی شده‌اند؟

آیا دعوت کردن مردم به سوی نور و معنویّت، گناه است؟

وقتی این کتاب به دست یک جوان شیعه برسد و این مطالب را بخواند، چه نتیجه‌ای خواهد گرفت؟

با صدای فرزندم به خود آمدم: «بابا! چرا گریه می‌کنی؟ مگر در این کتاب چه نوشته شده است؟»

اشک‌هایم را پاک کردم و پسرم را در آغوش گرفتم و او را بوسیدم.

من با خود فکر می‌کردم که دیر یا زود این کتاب به دست فرزند من هم خواهد رسید، آری! دشمن برای به یغما بردن اعتقادات شیعه، با مهارت برنامه‌ریزی کرده است.

دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

صبح فردای آن روز، قطار از شهر نیشابور عبور کرد و ما یک ساعت بعد به مشهد می‌رسیدیم.

از پنجرهٔ قطار، منظرهٔ زیبایی به چشم می‌خورد. همهٔ دشت، سبز شده بود.

خدای من! چقدر لاله!

همه جا پر از لاله‌های سرخ بود.

قطار از میان این دشت زیبا حرکت می‌کرد و به سوی مشهد به پیش می‌رفت.

ساعتی بعد، ما به شهر مشهد رسیدیم و حرم با صفای امام رضا(ع) روبه‌روی

چشمان ما نمایان شد، همه به آقا سلام دادیم:

السّلام علیک یا علیّ‌بن موسیٰ الرّضا

پسرم، شعر زیبایی را زمزمه می‌کرد و اشک در چشم من حلقه زده بود:

قــربون کــبوترای حــرمت، امــام رضــا

قربون این همه لطف و کرمت، امام رضا

قطار در ایستگاه توقف کرد، ما از قطار پیاده شدیم و با تاکسی به هـتل رفتیم.

بعد از ساعتی استراحت تصمیم گرفتم به حرم بروم.

غسل زیارت کردم و از هتل بیرون آمدم و آرام‌آرام به سوی حرم به پیش می‌رفتم. کبوتران، گرد حرم پرواز می‌کردند، خوشا به حال آنها که همیشه زائر این حرم هستند!

نزدیک درِ حرم ایستادم و این دعا را خواندم: «خدایا! من کنار خانه‌ای از خانه‌های پیامبر تو ایستاده‌ام و تو از من خواسته‌ای که بدون اجازه، وارد خانۀ پیامبرت نشوم، اکنون آیا به من اجازه می‌دهی وارد این خانه شوم؟»

به سوی ضریح رفتم، اشک، دیگر امانم نمی‌داد.

مردم با چه عشقی به امامِ خود عرض ادب می‌کردند، ایرانی و عرب، جوان و پیر، همه، پروانۀ یک شمع شده بودند.

نیم‌ساعت گذشت و من حال خوشی داشتم.

ناگهان به یاد کتابی که در قطار خوانده بودم افتادم.

رو به آقا کردم و گفتم: «آقاجان! ببین اینها چه چیزهایی نوشته‌اند! خودت کمکم کن تا بتوانم با قلم، از زیارت شما دفاع کنم».

خلاصه این تنها خواستهٔ من بود که آن روز از امام رضا علیه‌السلام داشتم.

بعد از دقایقی، این فکر به ذهنم رسید که من از فرصت استفاده کنم و به کتابخانهٔ حرم بروم و تحقیق خود را آغاز کنم.

سپس از حرم خارج شدم و به سوی کتابخانه رفتم.

وارد کتابخانه که شدم، احساس کردم به یک گلستان وارد شده‌ام، صدها قفسهٔ کتاب جلوی من خودنمایی می‌کرد.

من باید به کتاب‌های عربی مراجعه می‌کردم؛ زیرا بیشتر کتاب‌هایی که در علوم اسلامی به‌عنوان منابع اوّلیه، مطرح هستند به زبان عربی است.

من می‌خواستم بدانم آیا حدیث‌هایی که در مورد فضیلت زیارت امام رضا علیه‌السلام به ما رسیده، دروغ است؟

آیا این حدیث‌ها را افراد بی‌دین و مفسد درست کرده‌اند؟

آیا علمای شیعه، که مردم را به زیارت امام رضا علیه‌السلام تشویق کرده‌اند، همه دروغگو بوده‌اند؟

من باید در این زمینه تحقیق می‌کردم و نتیجهٔ تحقیق خود را به صورت

کتابی منتشر می‌نمودم.

همچنان به دنبال گمشدهٔ خود می‌گشتم. من به دنبال کتابی بودم که تاریخ نوشتن آن به زمان‌های خیلی قبل برگردد؛ من به دنبال سرچشمه بودم.

جست‌وجوی من حدود نیم‌ساعت طول کشید و من به گمشدهٔ خود رسیدم: کتاب ***عیون اخبار الرضا*** علیه‌السلام.

نویسندهٔ این کتاب، شیخ صدوق است که در سال ۳۸۱ هجری قمری از دنیا رفته است؛ یعنی این کتاب، هزار سال پیش نوشته شده است.

من کتاب را برداشتم و به سالن مطالعه رفتم؛ امّا اصلاً جای خالی نبود که من بنشینم.

من با دیدن این منظره، خیلی خوشحال شدم؛ زیرا بیشتر این جمعیّت، جوانانی بودند که مشغول مطالعه بودند.

به گوشه‌ای از کتابخانه رفتم و روی زمین نشستم، و کتاب را باز کردم، من برای رسیدن به حقیقت، سر از پا نمی‌شناختم.

و این چنین بود که تحقیق من آغاز شد.

من نمی‌دانستم با مطالعهٔ این کتاب، سفری به تاریخ گذشته خواهم داشت!

سفری به گذشته‌های دور، سفری به هزار سال قبل!!

چراغ خانهٔ من خاموش است!

من هم اکنون به تاریخ سفر کرده‌ام و تو هم همسفر من می‌شوی!

صدایی به گوشم می‌رسد، یک نفر با صدای بلند اعلام می‌کند: «کاروان شیخ به شهر نزدیک شده است.»

مردم از حرم امام رضا‌ علیه‌السلام بیرون می‌آیند، مغازه‌ها تعطیل مـی‌شود، هـمه بـه سوی دروازهٔ شهر می‌روند.

براستی چه خبر شده است؟!

گویا شخصیّت بزرگی به مشهد می‌آید که مردم این چنین به استقبال می‌روند. همه برای دیدن او لحظه‌شماری می‌کنند. این شیخ کیست که چنین در دل‌ها جای گرفته است؟

من به قرن چهارم هجری رفته‌ام. به یکی از مردم رو می‌کنم و می‌پرسم: قرار است چه کسی به اینجا بیاید؟

او می‌گوید: مگر خبر نداری شیخ صدوق به شهر ما می‌آید؟[۴]

من تا قبل از این، نام شیخ صدوق را فقط در کتاب‌ها خوانده بودم و فکر می‌کردم او یک نویسندهٔ معمولی است؛ امّا امروز می‌فهمم که او شخصیّت بزرگی است.

بعد از لحظاتی، صدای زنگ شترها به گوش می‌رسد، شوری میان مردم می‌افتد.

شیخ صدوق وارد شهر می‌شود و به سوی حرم امام رضا﷼ می‌رود، مردم هم همراه او به حرم می‌روند.

شیخ صدوق بعد از زیارت به خانهٔ یکی از مردم مشهد می‌رود و در آنجا منزل می‌کند.

خوب است نزد شیخ صدوق بروم و از او در مورد ثواب زیارت امام رضا﷼ سؤال کنم، او حتماً می‌تواند به من کمک کند.

آیا تو هم همراه من می‌آیی؟

من نزد شیخ صدوق می‌روم و سلام می‌کنم.

شیخ صدوق به گرمی جواب می‌دهد و از من می‌خواهد بنشینم.

اتاق پر از کتاب‌های خطی است، گویا شیخ صدوق در سفر هم به کار

تحقیق و نوشتن مشغول است.

شیخ صدوق نگاهی به من می‌کند و می‌گوید:

ـ خیلی خوش آمدید!

ـ جناب شیخ! من نویسنده هستم، از شما می‌خواهم خودتان را برای ما معرّفی کنید.

ـ نام من، ابن‌بابویه است و به شیخ صدوق مشهور هستم. من در خانواده‌ای که همهٔ آنها اهل علم هستند، متولّد شده‌ام.[۵]

ـ من در کتاب‌ها خوانده‌ام که شما با دعای امام زمان علیه‌السلام به دنیا آمده‌اید، آیا این مطلب درست است؟

ـ آری! چندین سال از ازدواج پدرم گذشته بود، امّا خدا به او فرزندی نداده بود و به قول معروف «چراغ خانهٔ او، خاموش بود»، به همین دلیل، او نامه‌ای برای امام زمان علیه‌السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا برایش دعا کند.

ـ مگر می‌شود به آن حضرت نامه نوشت؟

ـ این جریان به زمان «غیبت صغری» برمی‌گردد که حسین‌بن روح ـ سوّمین نمایندهٔ آن حضرت ـ نامه‌های مردم را به ایشان می‌رساند.

ـ از طرف امام زمان علیه‌السلام چه جوابی آمد؟

ـ بعد از مدّتی، نامه‌ای به دست پدرم رسید که در آن نوشته شده بود: «به‌زودی خدا، دو پسر به تو عنایت خواهد کرد و بعد از مدّتی، من و برادرم به

دنیا آمدیم.[۶]

ــ چه سعادتی بالاتر از اینکه شما به برکت دعای امام زمان علیه السلام متولّد شده‌اید!

ــ در روزگـار جـوانـی، سـفری بـه بـغداد داشـتم، عـلمای شـیعه نـزد من می‌آمدند و از من حدیث می‌شنیدند، آنـها از حـافظهٔ قـوی مـن تـعجّب کرده بودند و من به آنها مـی‌گفتم کـه هـمهٔ ایـنها بـه بـرکت امـام زمـان علیه السلام است.[۷]

ــ یعنی با اینکه شما جوان‌تر از هـمهٔ آنـها بـودید، بـزرگان شـیعه نـزد شـما می‌آمدند و از شما حدیث می‌شنیدند؟

ــ این نشانهٔ تواضع و بزرگواری آنها بود که به من این‌گونه، احترام می‌گذاشتند.

ــ به‌هرحال، این مطلب نشان می‌دهد عـلمای شـیعه، شـما را مـورد اعـتماد می‌دانستند.

ــ آنها به من محبّت داشتند.

ــ آیا شما به شهرهای دیگر هم سفر کرده‌اید؟

ــ بله! من تاکنون به شهر قم، کوفه، مکّه، نیشابور، مرو، سرخس و سـمرقند مسافرت کرده‌ام.[۸]

ــ شما تاکنون چند کتاب نوشته‌اید؟

ــ من بیش از دویست کتاب در دفاع از اعتقادات شیعه نوشته‌ام.[۹]

من در همین لحظه به یاد سخن نویسندهٔ کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و

خرافات» افتادم، او گفته بود تمام کسانی که احادیث فضیلت زیارت را نقل کرده‌اند مفسد و بی‌دین بوده‌اند، آخر چگونه ممکن است شیخ صدوق، بی‌دین و مفسد باشد؟!

فکر می‌کنم شما هم موافق باشید تا من اصل مطلب را با شیخ صدوق در میان بگذارم و به او بگویم چرا به دیدار او رفته‌ام.

ــ جناب شیخ! نویسنده‌ای در کتاب خود، زیارت قبر امامان علیهم السلام را خرافه معرّفی کرده و گفته است: «تمام ثواب‌هایی که برای تشویق به زیارت ذکر شده، از طرف دروغگویان و افراد بی‌دین و مفسد، جعل و وضع شده است.»[۱۰]

ــ عجب نویسندگانی پیدا می‌شوند!!

ــ جناب شیخ! این کتاب در اختیار جوانان قرار گرفته است و من می‌خواهم این کتاب را نقد کنم.

ــ کار بسیار خوبی است! این کار دفاع از مکتب تشیّع است.

ــ من در این راه به راهنمایی شما نیاز دارم.

وقتی سخن من به اینجا می‌رسد، شیخ به فکر فرومی‌رود.

بعد از لحظاتی درحالی‌که لبخندی بر لب دارد رو به من می‌کند و می‌گوید:

ــ شما باید با استفاده از علم رجال، حرف نویسندهٔ آن کتاب را نقد کنید، ما برای تشخیص اینکه کدام حدیث، راست و کدام حدیث دروغ است از این دانش بهره می‌بریم.

ــ چرا این علم را به این نام می‌خوانند؟

ــ کلمهٔ «رجال» در اینجا به معنای «افراد» است و در این علم، به بررسی افرادی که حدیث نقل کرده‌اند، پرداخته می‌شود.

ــ چگونه می‌توان با این علم به درست یا دروغ بودن یک حدیث پی برد؟

ــ خوب دقّت کن! وقتی من یک حدیث از امام رضا علیه السلام برای تو نقل کنم، بین من و آن حضرت، حدود دویست سال فاصله است، جنب من این حدیث را با چهار واسطه نقل می‌کنم، اکنون، من با علم رجال می‌توانم بفهمم این چهار نفری که بین من و امام رضا علیه السلام واسطه هستند، چگونه انسان‌هایی بوده‌اند، آنها راستگو بودند یا دروغگو.

ــ یعنی زمانی می‌توانیم در مورد یک حدیث نظر بدهیم که تمام افرادی را که حدیث نقل کرده‌اند بررسی کنیم.

ــ آری! اگر با استفاده از علم رجال به راستگو بودن همهٔ کسانی که یک حدیث را نقل کرده‌اند اطمینان پیدا کردیم، می‌توانیم بگوییم آن حدیث صحیح است.

من از اینکه این مطالب را یاد گرفته‌ام، خیلی خوشحال هستم.

اکنون دوباره به یاد سخن نویسندهٔ کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» می‌افتم، او در کتاب خود ادّعا کرده بود همهٔ کسانی که ثواب زیارت امام رضا علیه السلام را نقل کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند.

آیا او این سخن را از روی تحقیق گفته است؟ آیا او تمام حدیث‌ها را بررسی

کرده و به این نتیجه رسیده است؟

آری! ممکن است بعضی از حدیث‌ها، دروغ باشد؛ امّا آیا واقعاً همهٔ حدیث‌هایی که ثواب زیارت امام رضاعليه‌السلام را بیان می‌کند، دروغ است؟

اکنون، اگر من بتوانم یک حدیث در ثواب زیارت امام رضاعليه‌السلام پیدا کنم که افراد راستگو آن را نقل کرده باشند، آن وقت معلوم مـی‌شود سـخن آن نـویسنده، اشتباه است.

اگر ما فقط یک حدیث صحیح هم پیدا کنیم، دیگـر دروغ بـودن ادّعـای آن نویسنده معلوم می‌شود.

خدایا! خودت کمک کن تا من یک حدیث صحیح پیدا کنم!

در این هنگام شیخ از جای خود بلند می‌شود و کتابی را برمی‌دارد و بـه مـن می‌گوید:

ــ آقای نویسنده! این کتاب را می‌شناسی؟

ــ نه!

ــ این کتاب «عیون اخبار الرضاعليه‌السلام» است که من آن را نوشته‌ام، در این کتاب، حدیثی را در فضیلت زیارت امام رضاعليه‌السلام آورده‌ام و همهٔ کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند انسان‌های راستگو و مورد اعتماد هستند، تو باید این حدیث را برای جوانان نقل کنی.

ــ از راهنمایی شما خیلی ممنونم!

شیخ صدوق، جلد اوّل این کتاب را به من می‌دهد و من مشغول مطالعهٔ آن می‌شوم.

آیا می‌دانی معنای «عیون اخبار الرضا علیه السلام» چیست؟

شیخ صدوق در این کتاب، سخنان امام رضا علیه السلام را جمع آوری کرده و به همین دلیل، این اسم را برای کتاب خود انتخاب کرده است، یعنی: «چشمه‌های سخنان امام رضا علیه السلام».

آری! هرکس می‌خواهد از سخنان آن حضرت سیراب شود، این کتاب را مطالعه کند.

در این کتاب، صفحه ۲۷۸، جلد اوّل، حدیث شمارهٔ دهم، چنین نوشته شده است:

> ابن ولید از صَفّار قمی از احمد اَشعَری از احمد بَزَنطی برای من نقل کرد که زیارت امام رضا علیه السلام ثواب هزار حج دارد.[۱۱]

همسفر خوبم!

شیخ صدوق با چهار واسطه، این حدیث را از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند.

براستی آیا این چهار نفر، انسان‌های راستگویی هستند یا نه؟

من باید در مورد این چهار نفر تحقیق کنم.

من اطلاعات مختصری در مورد این چهار نفر دارم که محل و دوران زندگی آنها را نشان می‌دهد.

اوّل: ابن‌ولید قمی: ساکن شهر قم (قرن چهارم).

دوّم: صَفّار قمی: ساکن شهر قم (قرن سوّم).

سوّم: احمد اَشعَری: ساکن شهر قم (قرن سوّم).

چهارم: احمد بَزَنطی: ساکن شهر کوفه (قرن سوّم).

خوانندهٔ عزیز! من هیچ‌یک از این چهار نفر را نمی‌شناسم، من باید دوباره به سفر بروم، سفری به شهر قم و شهر کوفه.

آیا تو همراه من می‌آیی؟

من به دنبال خانهٔ شیخِ قم می‌گردم

سوار بر اسب خود به سوی شهر قم می‌تازم.

من باید هرچه زودتر به آن شهر برسم.

آیا می‌دانی شهر قم، همواره مرکز علم و اندیشه بوده و بزرگان زیـادی در این شهر به نشر حدیث پرداخته‌اند؟

روزها می‌گذرد و من در سفر هستم ... .

دروازهٔ شهر قم به چشم می‌خورد، اینجا قم، پایتخت فکری شیعیان جهان است.

وارد شهر می‌شوم و ابتدا به زیارت حضرت معصومهؑ می‌روم.

آری! ایــنجا بـوی مـدینه را مـی‌دهد؛ زیـرا گـلی از بـوستان پـیامبرﷺ در

اینجاست.

بعد از زیارت به دنبال ابن ولید می‌گردم؛ همان کسی که شیخ صدوق حدیث خود را از او شنیده است.

من این همه راه آمده‌ام تا ابن‌ولید را ببینم، ما به نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری آمده‌ایم.[۱۲]

پیرمردی را می‌بینم که در گوشه‌ای ایستاده است، خوب است از او سراغ بگیرم.

ــ سلام پدرجان! خانهٔ ابن‌ولید کجاست؟

ــ چگونه است که خانهٔ او را نمی‌شناسی؟ ابن‌ولید، شیخ قم و بزرگ‌ترین دانشمند این شهر است.[۱۳]

ــ من به تازگی، وارد این شهر شده‌ام.

ــ همراه من بیا تا تو را به خانهٔ او ببرم.

ما با هم در کوچه‌های شهر قم به‌راه می‌افتیم و به سوی خانهٔ ابن‌ولید می‌رویم.

وارد خانه می‌شویم و پس از سلام، می‌نشینیم.

گروهی از شاگردان، دور او را گرفته‌اند و هریک از او سؤال می‌کنند و او جواب می‌دهد.

یکی از شاگردان او، کتابی در دست دارد و از ابن‌ولید در مورد آن سؤال

می‌کند.

ابن‌ولید در جواب می‌گوید: «نمی‌توان به این کتاب اعتماد کرد.»[۱۴]

این نکته برای من بسیار جالب است که ابن‌ولید از شاگردان خود می‌خواهد تا به هر کتابی اعتماد نکنند.

یکی دیگر از شاگردان، حدیثی را برای ابن‌ولید می‌خواند، او مقداری فکر می‌کند و می‌گوید: «نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا این حدیث را فقط ابن‌اُورَمَه نقل کرده و او مورد اعتماد نیست.»[۱۵]

من از اینکه ابن‌ولید با چنین دقّتی، حدیث‌ها را بررسی می‌کند، متعجّب می‌شوم.

من نمی‌دانستم به خانۀ کسی آمده‌ام که نظرات او در نقد حدیث، مورد قبول همۀ بزرگان است.

ما در حضور دانشمندی هستیم که عمر خود را در راه بررسی حدیث صرف کرده است.

بی‌دلیل نیست که دانشمندان، این‌گونه به حدیثی که او نقل کند، اعتماد می‌کنند.

من منتظر هستم تا در فرصت مناسبی با ابن‌ولید سخن بگویم.

ساعتی می‌گذرد و من می‌گویم:

ــ جناب ابن‌ولید! یکی از نویسندگان ادّعا کرده همۀ احادیثی که در فضیلت

زیارت امام رضاعليه‌السلام نقل شده دروغ است!

ــ این ادّعا، اشتباه است، ما احادیث صحیح در این زمینه داریم.

ــ من در حال نوشتن کتابی برای نقد این سخن هستم.

ــ فکر بسیار خوبی است!

ــ من نزد شیخ صدوق بودم و او به من گفت که از شما حدیثی شنیده است که در آن، ثواب زیارت امام رضاعليه‌السلام بیان شده است.

ــ آری! من آن حدیث را نقل کرده‌ام.

ــ وقتی شخصیّتی مثل شما، که در علم رجال، صاحب نظر است، این حدیث را نقل کند نشانهٔ این است که به این حدیث می‌شود اعتماد کرد.

ــ من عمر خود را در راه بررسی احادیث صرف کرده‌ام و همواره با نقل احادیث ضعیف مخالفم. آرمان من این بوده است که فقط احادیث صحیح برای آیندگان نقل شود.

ــ جناب ابن‌ولید! آیا می‌شود برای ما بگویید شما این حدیث را از چه کسی شنیده‌اید؟

ــ من این حدیث را از استادم، صَفّار قمی شنیدم.

ــ آیا می‌شود شما او را برای ما معرّفی کنید؟

ــ صَفّار قمی یکی از بزرگ‌ترین شخصیّت‌های علمی و مایهٔ افتخار شهر قم بود.

ــ یعنی صَفّار قمی از دانشمندان بزرگ شیعه بود؟

ــ آری! او شاگردان زیادی را تربیت کرد و با تلاش‌های او بود که اکنون، سخنان اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است.

ــ پس شما می‌گویید صَفّار قمی، انسانی راستگو و مورد اعتماد بوده است؟

ــ من چه کسی هستم که بخواهم در مقابل عظمت استادم سخنی بگویم، همهٔ بزرگان به صَفّار قمی به دیدهٔ احترام می‌نگرند. او در سال‌های آخر قرن سوّم از دنیا رفت.[۱۶]

ــ خیلی ممنونم که مرا راهنمایی کردید.

همسفر خوبم! یادت باشد هدف ما این بود که در مورد چهار نفر تحقیق کنیم، تاکنون در مورد ابن‌ولید و صَفّار قمی اطلاعات خوبی به دست آورده‌ایم.

اکنون باید همّت کنیم و در مورد دو نفر باقی‌مانده (احمد اَشعَری و احمد بَزَنطی) تحقیق کنیم.

اگر این دو نفر هم انسان‌های راستگویی باشند، می‌توانیم بگوییم حدیثی که شیخ صدوق برای ما نقل کرده، صحیح و معتبر است.

پس با من همراه باش!

چرا مرا از این شهر بیرون می‌کنید؟

سروصدا از هر طرف به گوش می‌رسد، خدایا! چه خبر شده است؟

مردم همه شعار می‌دهند: «آقای سَهْل، اخراج باید گردد.»

منظور آنها از این آقای سَهْل کیست؟

آنجا را نگاه کن! گویا می‌خواهند یک نفر را از شهر بیرون کنند.

فکر می‌کنم این همان آقای سَهْل است که بر ضدّ او شعار می‌دهند. ما در قرن سوّم هجری هستیم.

آن طرف را نگاه کن! آقایی میان جمعی ایستاده و این منظره را تماشا می‌کند.

فکر می‌کنم این آقا، بزرگ این شهر باشد، خوب است به او بگویم که مانع کار این جوانان شود.

من نزدیک می‌روم تا با او سخن بگویم، امّا خوب است ابتدا نام او را بپرسم.

ــ ببخشید! آن آقای محترم که میان مردم ایستاده کیست؟

ــ چطور او را نمی‌شناسی؟ او رئیس شهر قم، احمد اَشعَری است. او بزرگ‌ترین دانشمند این شهر است.[۱۷]

وقتی نام احمد اَشعَری را می‌شنوم، متوجه می‌شوم او همان کسی است که من می‌خواستم با او دیدار کنم.

سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد: چرا احمد اَشعَری بـه آقـای سَـهْل کـمک نمی‌کند؟

نزدیک احمد اَشعَری می‌شوم و بعد از سلام می‌گویم:

ــ جناب احمد اَشعَری! چرا شما به مردی که او را از شهر بیرون می‌کنند، کمک نمی‌کنید؟

ــ آیا منظور شما همان آقای سَهْل است؟

ــ آری! چرا او را از شهر قم بیرون می‌کنند و شما فقط نگاه می‌کنید؟

ــ آخر خود من دستور داده‌ام این کار را بکنند.

وقتی من این سخن را می‌شنوم، تعجّب می‌کنم، آخر چگـونه بـاور کـنم یک شخصیت بزرگ شیعه، چنین کاری بکند؟!

خوب است مقداری تحقیق کنم و ببینم اصل ماجرا چیست؟

به میان مردم می‌روم و از چند نفر سؤال می‌کنم.

متوجه می‌شوم که آقای سَهْل در این شهر، حدیث‌های ضعیف نقل می‌کرده و احمد اَشعَری به دنبال او فرستاده و از او خواسته تا هر حدیثی را که در هر کتابی دید برای مردم نقل نکند.

آری! حدیث را باید حدیث‌شناس بخواند، نه اینکه هرکس پیدا شود و بدون تحقیق، کتابی را در دست بگیرد و برای مردم حدیث بخواند.

امّا سهل به این توصیهٔ احمد اَشعَری اعتنا نکرده است و به این دلیل، احمداَشعَری دستور داده او را از شهر قم بیرون کنند.[۱۸]

احمد اَشعَری می‌خواهد قم، همواره به‌عنوان شهر علم و آگاهی باقی بماند.

تا زمانی که او زنده است، اجازه نخواهد داد کسی بدون تحقیق برای مردم حدیث بخواند.

ای کاش در همهٔ زمان‌ها، شخصیّتی چون احمد اَشعَری در قم می‌بود و این‌گونه از مکتب شیعه دفاع می‌کرد!

اکنون که می‌بینم حدیث ثواب زیارت امام رضا﷣ را شخصیّتی چون احمد اَشعَری نقل کرده است، اطمینانم به درست بودن حدیث، زیادتر می‌شود.

این حدیث را کسی نقل می‌کند که با نقلِ حدیث ضعیف مبارزه می‌کند!

آیا درست است ما او را به‌عنوان کسی که حدیث، جعل می‌کرده است معرّفی کنیم؟

اکنون، من به احمد اَشعَری با دیدهٔ احترام نگاه می‌کنم و با او مشغول گفت‌وگو

می‌شوم:

ــ جناب شیخ! از شما می‌خواهم مقداری درباره خودتان سخن بگویید.

ــ من احمد اَشعَری هستم. پدربزرگِ من، اهل شهر کوفه و از یاران امام صادق‌علیه‌السلام بوده است. سال‌ها پیش، او به شهر قم مهاجرت می‌کند و اینجا ساکن می‌شود. مردم قم همیشه به خاندان ما، احترام زیادی می‌گذارند.

ــ چرا شما را اَشعَری می‌گویند؟ آیا شما با اَشعَری‌های اهل سنت، نسبتی دارید؟

ــ میان اهل سنت، اَشعَریّه، یک مکتب اعتقادی –فکری است که ریشهٔ آنها به ابوموسی اَشعَری برمی‌گردد؛ ولی ما شیعه هستیم و برای رواج مکتب شیعه و حدیث اهل بیت‌علیهم‌السلام، تلاش زیادی کرده‌ایم.[19]

ــ آیا می‌شود خدماتی را که شما به حدیث شیعه کرده‌اید نام ببرید؟

ــ من به شهر کوفه سفر کردم و از اساتید بزرگ آن شهر، احادیث زیادی شنیدم، خیلی از آنها از یاران امامان‌علیهم‌السلام بودند، من با آنها ملاقات کردم و از آنها حدیث شنیدم و وقتی به شهر قم آمدم، این احادیث را برای شاگردان خود بیان کردم و این‌گونه بود که حدیث شیعه، رونقی دوباره گرفت.[20]

ــ جناب استاد! من شنیده‌ام که شما حدیثی در ثواب زیارت امام رضاعلیه‌السلام نقل کرده‌اید.

ــ آری! من این حدیث را از احمد بَزَنطی شنیده‌ام.

ــ من او را نمی‌شناسم؟

ــ احمد بَزَنطی یکی از کسانی است که مورد اعتماد امام رضا و امام جوادعلیهما‌السلام بوده و اکنون در شهر کوفه زندگی می‌کند.[۲۱]

من با شنیدن این سخن، تصمیم می‌گیرم تا به شهر کوفه سفر کنم و با احمد بَزَنطی ملاقات کنم، آیا تو همراه من می‌آیی؟

شبی که آسمان با من انس گرفت

من به سوی شهر کوفه حرکت می‌کنم. این شهر را می‌توان پایتخت فرهنگی شیعیان نام نهاد.

آیا می‌دانید اوّلین کتاب‌های حدیث شیعه در این شهر نوشته شده است؟

ما در قرن سوّم هستیم، دیگر راه زیادی تا این شهر نداریم، دارم دروازه‌های شهر را می‌بینم.[۲۲]

خوب است ابتدا به نجف برو و قبر مولای خود حضرت علی‌ﷺ را زیارت کنم.

پس از آن به شهر کوفه وارد می‌شوم، و از مردم سؤال می‌کنم احمد بَزَنطی را کجا می‌توانم پیدا کنم؟

آنها از من می‌خواهند به مسجد کوفه بروم؛ زیرا احمد بَزَنطی در آنجاست.

چقدر خوب شد! با یک تیر دو نشان می‌زنم، هم گمشدهٔ خود را پیدا می‌کنم و هم چند رکعت نماز می‌خوانم!

آیا می‌دانی دو رکعت نماز در این مسجد، ثواب یک حج را دارد؟ آیا می‌دانی مسجد کوفه باغی از باغ‌های بهشت است؟[۲۳]

وارد مسجد می‌شوم و کنار محراب حضرت علی علیه السلام، نماز می‌خوانم.

براستی این مسجد چه خاطره‌هایی دارد! گویا هنوز صدای مظلومیّت حضرت علی علیه السلام به گوش می‌رسد.

اشک در چشمم حلقه زده است، مولای ما چقدر غریب و مظلوم بود، کاش آن روز بودم و او را یاری می‌کردم!

ولی امروز هم مکتب او مظلوم است، تو می‌توانی مکتب او را یاری کنی.

آنجا را نگاه کن!

احمد بَزَنطی با عدّه‌ای از دوستانش در آن گوشه نشسته‌اند.

جلو می‌روم، سلام می‌کنم و در جمع آنها می‌نشینم.

بعد از لحظاتی از من می‌پرسد:

ــ شما که هستی و اهل کجایی؟

ــ من نویسنده هستم.

ــ آیا با من کاری داری؟

ــ آری! من این همه راه را به عشق دیدن شما آمده‌ام!!

ــ چرا دیدن من این قدر برای شما مهمّ شده است؟

ــ یک نویسنده، کتابی به نام «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» نوشته و همهٔ کسانی را که حدیث فضیلت زیارت را نقل کرده‌اند مفسد و بی‌دین، معرّفی کرده است.

ــ عجب! من یکی از آن کسانی هستم که این حدیث‌ها را نقل کرده‌ام، یعنی آن نویسنده می‌گوید من آدم بی‌دین و فاسدی هستم؟

ــ بله استاد!

ــ حالا که این‌طور شد من باید از خود دفاع کنم، شما که نویسنده هستی وظیفه داری این سخنان مرا برای جوانان بنویسی.

ــ چند سال قبل تصمیم گرفتم به سفر حج بروم، بعد از انجام حج، به مدینه رفتم تا با امام رضا علیه‌السلام دیدار کنم، وقتی به مدینه رسیدم همراه چند نفر از دوستان خود به خانهٔ آن حضرت رفتیم و ایشان از ما به گرمی استقبال کرد و ما چند ساعت در آنجا بودیم، پاسی از شب گذشت، دوستانم بلند شدند و با امام خداحافظی کردند، وقتی خواستم با امام خداحافظی کنم، آن حضرت از من خواست تا بیشتر نزد او بمانم. آن شب، امام رضا علیه‌السلام با من سخنان زیادی گفت، شب به نیمه رسیده بود، امام از من خواست تا آن شب در آنجا بمانم، من که این همه لطف امام را دیدم، به سجده افتادم و گفتم: «بار خدایا! از تو ممنونم

که امام رضاؑ از میان همهٔ دوستانش، مرا انتخاب کرد تا با من انس بگیرد.»

آری! آن شب، امام مرا شایستهٔ انس با خویش دید.[۲۴]

نگاه کن!

اشک از چشمان احمد بَزَنطی جاری است، او هیچ‌گاه این خاطره را فراموش نمی‌کند.

خوشا به حال او که امام رضاؑ، این‌قدر به او علاقه داشت.

پس چرا نویسنده کتاب «زیارات قبور، حقیقت یا خرافات»، احمد بَزَنطی را بی‌دین می‌خواند؟ آیا این کسی که امام رضاؑ با او انس می‌گیرد، مفسد و بی‌دین است؟!!

او گل سرسبد شیعیان امام رضاؑ است. او عزیز دل امام زمان خود است.

همسفر خوبم!

اکنون ما همهٔ کسانی که حدیث فضیلت زیارت امام رضاؑ را نقل کرده‌اند، می‌شناسیم:

۱. شیخ صدوق ۲. ابن ولید قمی ۳. صَفّار قمی

۴. احمد اَشعَری ۵. احمد بَزَنطی

این پنج نفر همه از بزرگان شیعه و مورد اعتماد بوده‌اند.

آنها ستارگان آسمان حدیث هستند که همه عظمت و بزرگی آنها را قبول دارند.

آری! اکنون می‌توانیم این حدیث را به عنوان یک حدیث صحیح، معرّفی کنیم.

اکنون، من از احمد بَزَنطی می‌خواهم تا اصل حدیث را برایم نقل کند.

امّا احمد بَزَنطی به جای اینکه حدیث را برایم نقل کند از من می‌خواهد تا آمادهٔ سفر بشوم! براستی او می‌خواهد من را به کجا ببرد؟

پیام مرا به شیعیانم برسانید!

احمد بَزَنطی می‌خواهد من را به مدینه ببرد.

می‌دانم آرزوی دیدن این شهر را به دل داری، مدینه شهر آرزوهاست...

دیگر فاصلهٔ زیادی تا مدینه نداریم، بوی گل محمّدی می‌آید!

اینجا مدینه است و ما به مهمانی پدر مهربانی‌ها آمده‌ایم.

السلام علیک یا رسول‌الله!

به سوی حرم پیامبر ﷺ می‌رویم، به کنار قبر پیامبر ﷺ می‌روم، سلام می‌دهم و راز دل خویش را می‌گویم.

بعد برای خواندن نماز زیارت به گوشه‌ای از مسجد می‌روم.

دلم هوای قبرستان بقیع را کرده است، تو هم دلت را روانه بقیع کن.

بعد از زیارت، همراه احمد بَزَنطی وارد کوچه‌های مدینه می‌شویم.

براستی احمد بَزَنطی می‌خواهد من را به کجا ببرد؟

از این کوچه، به آن کوچه می‌رویم، او درِ خانه‌ای می‌ایستد و در می‌زند.

چرا اشک در چشمان احمد بَزَنطی، حلقه زده است!

اینجا خانهٔ ماه روی زمین است، ما کنار خانهٔ امام جواد عليه السلام هستیم.

باور نمی‌کنم، ما می‌خواهیم به دیدار امام نهم برویم.

خدای من! چه سعادتی!

وارد خانه می‌شویم، خانه‌ای ساده و بی‌آلایش.

به خدمت امام می‌رسیم، سلام می‌کنیم و جواب می‌شنویم.

خدایا! چگونه تو را شکر کنم که توفیق دادی خدمت امام خویش برسم.

اماما! مهربانا! همهٔ هستی و وجودم به فدای شما باد!

عشق به شما تنها سرمایهٔ قلب من است.

اکنون، احمد بَزَنطی از امام اجازه می‌گیرد و سخن خویش را آغاز می‌کند: «چند سال پیش، قبل از شهادت پدر بزرگوار شما، نامه‌ای از طرف آن حضرت به دستم رسید، وقتی آن نامه را باز کردم، دیدم که از من خواسته شده به شیعیان خبر بدهم زیارت امام رضا عليه السلام، ثواب هزار حج دارد، اکنون سؤال من این است که آیا واقعاً، زیارت قبر پدر بزرگوار شما، ثواب هزار حج دارد؟

همسفرم! حتماً می‌دانی که این سؤال احمد بَزَنطی، از روی شک و تردید

نیست، بلکه او می‌خواهد این مطلب را از زبانِ خود امام جوادعليه‌السلام بشنود.

احمد بَزَنطی به فکر آینده است. او می‌داند گروهی پیدا خواهند شد و به این نامه اشکال خواهند گرفت.

آنها خواهند گفت: از کجا معلوم که این نامه، واقعاً نامهٔ امام رضاعليه‌السلام بوده است؟

آنها اشکال خواهند گرفت که چطور می‌شود امام رضاعليه‌السلام در مورد فضیلت زیارتِ خود، سخن بگوید؟ آخر وقتی امام رضاعليه‌السلام زنده است و قبری ندارد، چگونه می‌شود در مورد فضیلت زیارت خود سخن بگوید؟

امروز احمد بَزَنطی می‌خواهد جواب همهٔ آن اشکال‌ها را بدهد. او از کوفه به مدینه آمده است تا این سخن را از امام جوادعليه‌السلام بشنود.

من در اینجا به هوش احمد بَزَنطی، آفرین می‌گویم!

سکوت بر همه جا طنین افکنده است، همهٔ ما منتظر جواب امام جوادعليه‌السلام هستیم.

آیا امام جوادعليه‌السلام این نامه را تأیید خواهد کرد؟

گوش کن!

امام جوادعليه‌السلام به احمد بَزَنطی می‌فرماید:

زیارت قبر پدر بزرگوارم، ثواب هزار حج دارد.

آن‌گاه لبخند شادی بر صورت احمد بَزَنطی نقش می‌بندد. او تصمیم گرفته است این پیام را به همهٔ شیعیان برساند.

امّا هنوز سخن امام جوادعليه‌السلام تمام نشده است.

این‌بار، امام جوادعليه‌السلام در ابتدای سخن خود، قسم می‌خورد.

همهٔ ما به عصمت امام جوادعليه‌السلام اعتقاد داریم، معصوم که هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید، پس چرا آن حضرت در ابتدای سخن خود قسم می‌خورد؟

من فکر می‌کنم امام جوادعليه‌السلام می‌خواهد این‌گونه، اهمیّت سخن خود را برای ما بیان کند.

گوش کن! این سخن امام جوادعليه‌السلام است:

به خدا قسم! هر کس با معرفت و شناخت، قبر پدرم را زیارت کند، خدا به او ثواب یک میلیون حج می‌دهد.[۲۵]

آری، درست شنیده‌ای، یک میلیون حج!

خدا چقدر امام رضاعليه‌السلام را دوست دارد که زیارت قبر او را، با یک‌میلیون حج برابر می‌داند.

احمد بَزَنطی دارد اشک می‌ریزد، این گریهٔ شوق است!

او به فکر یک تصمیم مهمّ است. او می‌خواهد از همین جا به خراسان سفر کند و زائر قبر امام رضاعليه‌السلام شود.

آیا تو با او همسفر می‌شوی؟

اکنون که می‌دانی این حدیث، حدیث صحیح و معتبری است و تمام کسانی که آن را نقل کرده‌اند افرادی مورد اعتماد بوده‌اند، چه نتیجه‌ای می‌گیری؟

من می‌خواهم با نویسنده کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات»، قدری سخن بگویم:

تو این حدیث را در کتاب خود، ضعیف شمرده‌ای؟

این سخن تو است که گفتی: «تمام ثواب‌هایی که برای تشویق به زیارت از طرف علمای شیعه در کتاب‌ها ذکر شده، از طرف دروغگویان و افراد بی دین و مفسد، وضع شده است.»[۲۶]

پس چطور شد افرادی که این حدیث را نقل کرده‌اند، انسان‌های بزرگ و شایسته‌ای بودند؟

آیا تو هنوز هم بر ادّعای خود باقی هستی؟

آیا تو شیخ صدوق و ابن‌ولید را دروغگو می‌شماری؟

آیا احمد اَشعَری که با حدیث ضعیف مبارزه می‌کرده و این حدیث را نقل کرده، دروغگو بوده است؟

آیا احمد بَزَنطی که امام رضا علیه‌السلام به او علاقهٔ زیادی داشته، دروغگو بوده است؟

آیا این درست است که بدون تحقیق، ادّعایی به این بزرگی کنی و به علمای بزرگ شیعه این چنین جسارت کنی!

تو همهٔ کسانی را که منادی زیارت قبور امامان معصوم علیهم‌السلام بودند بی‌دین و مفسد معرّفی کردی! آیا از خدا نترسیدی که چنین سخن گفتی؟

من در این کتاب، فقط یک حدیث را بررسی نمودم و دروغ بودن سخن تو را ثابت کردم.

در اوّلین فرصت، احادیث دیگر را هم بررسی و تحقیق می‌کنم تا جوانان بدانند احادیث صحیح زیادی در فضیلت زیارت امامان (مخصوصاً امام حسین و امام رضا علیهما السلام) به ما رسیده است.

در پایان،

سلامی به مولای خود می‌دهیم و می‌گوییم:

تو آن چشمهٔ آسمان هستی که پرسش‌های تشنگی ما را، هم آبی و هم جوابی!

دیر وقتی است که دل ما، همچون کبوتران حرمت، اسیر گندم‌های محبّت تو است.

هر روز به شوق تکرار خاطرهٔ تو و آهو، آهوی دل ما رمیده می‌شود و دوان‌دوان، زیر سایهٔ مهر تو می‌آید و مأوا می‌گیرد.

ای که زیارت حرم تو، صبح جاودان قلب ماست،

و از بهشت، لذّت دیدارِ روی ماه تو، ما را کافی است! پایان

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۳۰۰۰ ٤ ٥ ٦ ٩

همراه نویسنده ۰۹۱۳ ۲٦۱ ۹٤ ۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

هدف من در این کتاب، آشنایی مختصر جوانان با حدیث فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام بود و برای این منظور، قالب داستان برای این کتاب انتخاب شد. دوستانی که علاقمند هستند اطلاعات بیشتری در این زمینه داشته باشند به کتاب «الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة» مراجعه کنند. این کتاب در سایت Nabnak.ir در دسترس است و می‌توانید آن را دانلود کنید.

پیوست‌ها

۱. زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۶۴ و ۶۵.

۴. لمّا استأذنت الأمير السعيد ركن الدولة في زيارة مشهد الرضا، فأذن لي في ذلك في رجب من سنة اثنين و خمسين و ثلاثمئة: عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۱۲

۵. رجال النجاشي، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹؛ الفهرست للطوسي، ۷۱۰، ص ۲۳۷؛ رجال الشيخ، الرقم ۶۲۷۵، ص ۴۳۹؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۴۷؛ رجال ابن‌داوود، ص ۳۲۴؛ تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۳۰۳؛ سير أعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۳.

۶. الغيبة للطوسی، ص ۳۰۹، ص ۳۲۰.

۷. رجال النجاشي، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹؛ الغيبة للطوسي، ص ۳۰۹.

۸. عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۲؛ ج ۲، ص ۶۲ و ۲۲۶؛ الخصال، ص ۱۰۶؛ الأمالي للصدوق، ص ۴۰، ۱۸۳ و ۷۵۲؛ الفقيه، ج ۱، ص ۲.

۹. رجال النجاشي، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹.

۱۰. زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۵.

۱۱. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۸۷؛ کامل الزیارات، ص ۵۱۰؛ الأمالي للصدوق، ص ۱۲۰.

۱۲. مات ابو جعفر محمدبن الحسن بن الولید سنه ۳۴۳: رجال نجاشی، الرقم ۱۰۴۲، ص ۳۸۳.

۱۳. رجال النجاشي، الرقم ۱۰۴۲، ص ۳۸۳؛ الفهرست للطوسي، الرقم ۷۰۹، ص ۲۳۷؛ رجال الشیخ، الرقم ۶۲۷۳، ص ۴۳۹؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۴۷؛ رجال ابن داوود، ص ۳۰۴.

۱۴. فهرست الطوسی، الرقم ۲۹۹ و ۳۰۰، ص ۱۳۰.

۱۵. رجال النجاشي، الرقم ۸۹۱، ص ۳۲۹.

۱۶. توفی محمدبن الحسن الصفار بقم سنه ۲۹۰: رجال النجاشی، الرقم ۹۴۸.

۱۷. الفهرست للطوسي، الرقم ۷۵، ص ۶۸؛ رجال النجاشی، الرقم ۱۹۸، ص ۸۱؛ رجال البرقی، ص ۵۹؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۲؛ رجال الطوسی، الرقم ۵۱۹۷، ص ۳۵۱.

۱۸. رجال النجاشي، ص ۱۸۵، الرقم ۴۹۰؛ الفهرست للطوسي، ص ۱۴۲، الرقم ۳۳۹؛ رجال البرقي، ص ۵۸؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۶۶؛ رجال ابن الغضائري، ص ۶۶، الرقم ۶۵.

۱۹. الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۳۱.

۲۰. نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۶۷؛ جامع الرواه، ج ۱ ص ۶۹؛ الفوائد الرجالیه لبحر العلوم، ج ۱، ص ۳۴۴؛ رائف المقال، ج ۱، ص ۲۲۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۸۴.

۲۱. الفهرست للطوسي، الرقم ۶۳، ص ۶۱؛ رجال النجاشي، الرقم ۱۸۰، ص ۷۵؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۵۶؛ رجال البرقی، ص ۵۴؛ رجال الطوسی، الرقم ۴۹۵۴، ص ۳۳۲.

۲۲. مات احمدبن محمد سنه ۲۲۱: الفهرست للطوسی، الرقم ۶۳، ص ۶۱.

۲۳. کامل‌الزیارات، ص ۷۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص ۲۵۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۵۶.

۲۴. اختیار معرفه الرجال، ص ۵۸۷.

۲۵. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ۱۰/۲۸۷؛ کامل‌الزیارات، ص ۵۱۰؛ الأمالي للصدوق، ص ۱۲۰.

۲۶. زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۵.

منابع

١ .تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلاّتي، قمّ: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.

٢ . الملل والنحل، أبو الفتح محمّد بن عبد الكريم الشهرستاني (ت ٥٤٨هـ)، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦هـ.

٣ . جامع الرواة، محمّد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١هـ)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣هـ.

٤ . البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.

٥ . دلائل الإمامة، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥هـ)، تحقيق: مؤسّسة البعثة، قمّ: مؤسّسة البعثة.

٦ . اختيار معرفة الرجال (رجال الكشّي)، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مير داماد الإسترآبادي، تحقيق: مهدي الرجائي، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأُولى، ١٤٠٤هـ.

۷ . **إقبال الأعمال**، السيّد ابن طاوس، (ت ۶۶۴ه)، تحقيق: جواد القيّومي الإصفهاني، قمّ: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأُولى.

۸ . **أمالي الصدوق**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ه)، قمّ: مؤسّسة البعثة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۷ه.

۹ . **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار**، محمّد بن محمّد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰ه)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأُولى، ۱۳۸۶ه.

۱۰ . **بشارة المصطفى لشيعة المرتضى**، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن عليّ الطبري (ت ۵۲۵ه)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدريّة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۳ه.

۱۱ . **تاريخ بغداد أو مدينة السلام**، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ۴۶۳ه)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطاء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأُولى.

۱۲ . **تنقيح المقال في علم الرجال**، عبد الله بن محمّد حسن المامقاني (ت ۱۳۵۱ه)، طهران: انتشارات جهان.

۱۳ . **توضيح المقال في علم الرجال**، المولى علي الكني (ت ۱۳۰۶ه)، طبعة طهران، ۱۳۰۲ه.

۱۴ . **تهذيب الأحكام في شرح المقنعة**، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰ه)، تحقيق: السيّد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۴ش.

۱۵ . **جامع أحاديث الشيعة**، السيّد البروجردي (ت ۱۳۸۳ه)، قمّ: المطبعة العلمية.

۱۶ . **الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير**، جلال الدين عبد الرحمٰن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱ه)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۱ه.

۱۷ .**الخصال**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قمّ: منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية.

۱۸ .**خلاصة الأقوال**، الحسن بن يوسف بن علي بن المطهّر المعروف بالعلّامة الحلّي (ت ۷۲۶ ه)، تحقيق: الشيخ جواد القيّومي، قمّ: مؤسّسة نشر الفقاهة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۷ ه.

۱۹ .**الدرّ المنثور في التفسير المأثور**، جلال الدين عبد الرحمٰن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱ ه)، بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.

۲۰ .**رجال ابن داود**، الحسين بن علي بن داود الحلّي (ت ۷۴۰ ه)، تحقيق: السيّد محمّد صادق آل بحر العلوم، قمّ: بالأُوفسيت عن طبعة منشورات مطبعة الحيدرية في النجف الأشرف، منشورات الرضي، ۱۳۹۲ ه.

۲۱ .**رجال البرقي**، أحمد بن محمّد البرقي الكوفي (ت ۲۷۴ ه)، طهران: جامعة طهران، ۱۳۴۲ ش.

۲۲ .**رجال الطوسي**، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ ه)، تحقيق: جواد القيّومي الإصفهاني، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۵ ه.

۲۳ .**رجال النجاشي** (فهرست أسماء مصنّفي الشيعة)، أبو العبّاس أحمد بن علي النجاشي (ت ۴۵۰ ه)، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶ ه.

۲۴ .**روضة الواعظين**، محمّد بن الحسن بن علي الفتّال النيسابوري (ت ۵۰۸ ه)، تحقيق: محمّد

مهدي الخرسان، قمّ: منشورات الشريف الرضي.

۲۵ .سير أعلام النبلاء، أبو عبدالله محمّد بن أحمد الذهبي (ت ۷۴۸هـ)، تحقيق: شُعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ۱۴۱۴هـ.

۲۶ .عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ۱۴۰۴هـ بيروت: مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات.

۲۷ .الغيبة، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰هـ)، تحقيق: عبّاد الله الطهراني، وعلي أحمد ناصح، قمّ: مؤسّسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۱هـ.

۲۸ .الفهرست، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰هـ)، تحقيق: جواد القيّومي، قمّ: مؤسّسة نشر الفقاهة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۷هـ.

۲۹ .الفوائد الرجالية (رجال السيّد بحر العلوم)، آية الله السيّد محمّد المهدي بحر العلوم الطباطبائي (ت ۱۲۱۲هـ)، تحقيق: محمّد صادق بحر العلوم وحسين بحر العلوم، طهران: مكتبة الصادق، الطبعة الأُولى، ۱۳۶۳هـ.

۳۰ .الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹هـ.

۳۱ .كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قُولَوَيه (ت ۳۶۷هـ)، قمّ: مؤسّسة نشر الفقاهة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۷هـ.

۳۲ .كتاب من لا يحضره الفقيه، محمّد بن علي بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق

(ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الثانية.

۳۳ . **كمال الدين و تمام النعمة**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابَوَيه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأُولى، ۱۴۰۵ هـ.

۳۴ . **المحاسن**، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت ۲۸۰ هـ)، تحقيق: السيّد جلال الحسيني، طهران: دار الكتب الإسلامية.

۳۵ . **مختصر بصائر الدرجات**، حسن بن سليمان الحلّي (ق ۹ هـ)، قمّ: انتشارات الرسول المصطفى.

۳۶ . **مسند أحمد**، أحمد بن حنبل الشيباني (ت ۲۴۱ هـ)، دار صادر، بيروت.

۳۷ . **المعجم الأوسط**، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ هـ)، تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين، ۱۴۱۵ هـ القاهرة: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.

۳۸ . **معجم رجال الحديث**، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ۱۴۱۳ هـ)، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳ هـ طبعة منقّحة ومزيدة.

۳۹ . **المعجم الكبير**، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰ هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴ هـ.

۴۰ . **مقباس الهداية في علم الدراية**، الشيخ عبد الله المامقاني (ت ۱۳۵۱ هـ)، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۱ هـ.

۴۱ . **نقد الرجال**، مصطفى بن الحسين الحسيني التفرشي (ق ۱۱ هـ)، قمّ: مؤسّسة آل البيت: لإحياء

التراث، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۸ه.

۴۲ .وسائل **الشيعة**، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ۱۱۰۴ه)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ه.

۴۳ .توضيح **المقال في علم الرجال**، المولى علي الكني (ت ۱۳۰۶ه)، طبعة طهران، ۱۳۰۲ه.

سؤالات مسابقهٔ کتاب‌خوانی

۱. شیخ صدوق در چه سالی از دنیا رفته است؟

الف. سال ۴۵۰ ب. سال ۳۶۱ ج. سال ۲۵۵

۲. شیخ صدوق حدیث فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام را در چه کتابی ذکر کرده است؟

الف. کتاب نهج البلاغه ب. کتاب کافی ج. کتاب عیون اخبار الرضا

۳. پدر شیخ صدوق، در زمان کدام نائب حضرت مهدی علیه السلام به آن حضرت نامه نوشت؟

الف. حسین بن روح، نائب سوم ب. عثمان بن سعید، نائب دوم

ج. محمد بن عثمان، نائب چهارم

۴. در کدام علم، به بررسی افرادی که یک حدیث نقل کرده‌اند، پرداخته می‌شود؟

الف. اصول فقه ب. علم رجال ج. علم درایت حدیث

۵. ابن‌ولید که استاد شیخ صدوق بود، در کدام شهر زندگی می‌کرد؟

الف. قم ب. شهر ری ج. کوفه

۶. احمد اشعری چه کسی را به خاطر نقل حدیث ضعیف از قم بیرون کرد؟

الف. سهل ب. ابراهیم‌بن‌هاشم ج. صفّار قمی

۷. احمد اشعری چه کسی را به خاطر نقل حدیث ضعیف از قم بیرون کرد؟

الف. سهل ب. ابراهیم‌بن‌هاشم ج. صفّار قمی

۸. احمد اشعری دوست داشت قم، همواره شهر... باقی بماند؟

الف. شهر تقوا و اخلاق ب. شهر علم و آگاهی شهرج. شهر عرفان ناب

۹. امام رضا علیه السلام چه کسی را انتخاب کرد تا با او انس بگیرد؟

الف . صفّار قمی ب . احمد بزنطی ج . احمد اشعری

۱۰ . امام جواد علیه السلام به احمد بَزَنطی گفت: «به خدا قسم! هر کس با معرفت و شناخت، قبر پدرم را زیارت کند، خدا به او ثواب... حج می‌دهد».

الف . یک میلیون حج ب . هزار حج ج . صد هزار حج

پاسخنامه سؤالات

کتاب «لذت دیدار ماه»

	الف	ب	ج
۱			
۲			
۳			
۴			
۵			
۶			
۷			
۸			
۹			
۱۰			

نام نام خانوادگی نام پدر

سال تولد شماره شناسنامه تلفن